بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 16 فروردین 1395

بحث ما سر این هست که اگر اضطراری حاصل شود شخص مجبور باشد نماز را ترک کند یا نماز را مثلا با تیمم بخواند. آیا این اضطرار سبب می شود که اصلا آن نمازی که به حالت عادی هست اصلا ملاک نداشته باشد یا در آن ملاک هست؟ خب نتیجه اش این است که اگر شخصی این اضطرار را تحمل کرد سختی را تحمل کرد و نماز را با وضو خواند. یا آن حرجی که برایش هست را تحمل کرد آیا نمازش صحیح است یا نیست؟ البته یک بحث، یعنی در واقع یک ملاک وجود دارد در آن نماز یا ملاک در نماز وجود ندارد؟ بحث ما منحصر در این هست که آیا از حدیث رفع ثبوت ملاک را می توانیم به دست بیاوریم یا خیر. حالا از راه های دیگری ملاک کشف بشود یا نشود خارج از بحث است. آن در بحث اجتماع امر و نهی در بحث ضد، تزاحم، اینها یک سری بحث هایی هست که در بعضی موارد ممکن است با ملاک بشود آن عمل را تصریح کرد. مثلا در ضدین تزاحمی که وجود دارد شخص مهم را اگر بخواهد انجام دهد به چه عنوان تصحیح می شود، گاهی اوقات با ترتّب تصحیح می کنند گاهی اوقات با ملاک. آن ملاک بحث عمده اش این است که دلیل اثباتی برای ثبوت ملاک چیست و اینها. آنها یک بحث های کلی دارد که آنها باید در جای خودش مطرح شود. فعلا ما به بحث های کلی کاری نداریم. بحث در خصوص حدیث رفع هست که آیا از حدیث رفع ما می توانیم بفهمیم که عملی که به جهت اضطرار ترک آن واجب هست آیا ذی ملاک بوده است ترکش جائز بوده است یا ذی ملاک نبوده است. مرحوم اقای صدر اینجا دو تا بیان ذکر می کنند برای اینکه بگویند از حدیث رفع ملاک دار بودن عمل استفاده می شود. من این بیانات را با تغییر ترتیب ذکر می کنم. اول بیان دوم ایشان را ذکر می کنم و بعد بیان اول. یکی از این بیانات این هست که کلمه رفع به معنای از بین بردن یک شیء نیست. رفع به معنای این هست که چیزی که موجود بوده است در زمان دوم دیگر موجود نباشد. اعدام بعد الوجود است. خب این اعدام بعد الوجود در ما نحن فیه چه جوری تصویر می شود؟ یک موقعی این هست که ما بگوییم که به این اعتبار کلمه رفع به کار رفته است که در اوایل شریعت آن شیء واجب بوده است. انجام عملی که اضطرار به ترک ان هست واجب بوده است و بعدا این وجوب مرتفع شده است. اعتبار اول شریعت و بعد از شریعت. آقای صدر می گوید اینکه آدم احتمال نمی دهد که در اوایل شریعت تکلیف های شاق لازم بوده است. این را من عرض می کنم که شریعت معمولا اوایلش تکلیف های سهل دارد. بسیاری از تکالیفی که جعل شده است بعدا جعل شده است. اول قولوا لا اله الا الله تفلحوا. شهادتین کافی است. بعد ارام آرام تکلیف ها به گردن مکلفین آمده است. اول شریعت یک تکلیف سختی بر عباد واجب باشد هیچ وقت آدم احتمال هم نمیدهد. پس این احتمال منتفی است.

امر دائر بین دو احتمال دیگر است. یکی اینکه به کار بردن کلمه رفع به اعتبار این هست که در امم سابقه این تکالیف وجود داشته است و در این امت وجود ندارد. یک وجه دیگر این است به این اعتبار که چون مقتضی آن موجود بوده است به این اعتبار کأنه رفع صحیح است. چون وجود مقتضی، وجود مقتضی است اعتبارا. پس بنابراین رفع به این اعتباری که یک وجود اعتباری که شیء داشته است حقیقتا وجود نداشته است ولی وجودی که به وجود مقتضی آن بوده است را شارع مقدس برطرف کرده است. پس بنابراین، این کشف می کند که ملاک داشته است. خب آقای صدر می فرمایند که کأنه ما احتمال دوم را عقلائا منتفی است که در امم سابق تکلیف های سختی وجود داشته باشد که در این امت این تکلیفات مرتفع شده باشد بنابراین احتمال سوم متعین است و از این راه کشف ملاک می شود کرد. خب عرض بنده دو نکته است اینجا. یکی اینکه، اینکه آقای صدر می فرمایند که در امم سابقه تکلیف شاق نبوده است و امثال اینها. همان آیه قرآن کما حملته علی الذین من قبلنا صریح است در اینکه یک سری چیزهایی را بر امت های سابقه تحمیل کرده است که بر این امت تحمیل نشده است. از روایات استفاده می شود که این حدیث رفع اجابت دعای پیغمبر هست نسبت به این مطلب. علاوه بر این خود تعبیر حدیث رفع، رفع عن امتی اگر قرار باشد این اصلا از همه امم برداشته شده است عن امتی یعنی چه؟ عن امتی پیدا است که اختصاص به امت دارد. پس بنابراین تکلیف، تکلیفی هست که در امت های سابقه بوده است و از این امت برداشته شده است. اینکه بخواهیم بگوییم حتما مربوط به وجود مقتضی است و با آن بیان بخواهیم وجود مقتضی را اثبات کنیم درست نیست. این یک نکته. نکته دوم اینکه احتمالات این سه احتمالی که شهید صدر ذکر کرده اند نیست. احتمال چهارمی وجود دارد از هر سه احتمال شهید صدر اظهر است. آن این است که رفع به اعتبار اینکه لولا تروی هذه العناوین موجود است. ببینید یک عملی که انسان به آن اضطرار پیدا می کند اگر اضطرار نبود واجب بود. این وجوب در ظرف اضطرار برداشته می شود. همین مقدار کافی است برای اینکه بشود رفع را اطلاق کرد. رفع لازم نیست که به اعتبار اعدام شیء در زمان لاحق بعد از وجودش در زمان سابق موجود باشد. اعدام شیء در رتبه متأخر به لحاظ عناوین تاریه باشد در حالی که در رتبه متقدم، یعنی بدون وجود این عناوین این شیئ موجود بوده است خب کاملا طبیعی است. به خصوص کلمه رفع در این روایت به معنای از دوش برداشتن است. یعنی آن چیزی که اگر اضطرار نبود بر دوش شما بود، این تروّ عنوان اضطرار اضطرار سبب می شود که آن را از دوش انسان بردارد. این ممکن است اصلا حالا این زمانی که از دوش بر می دارد به خاطر این است که در زمان اضطرار دیگر ملاک ندارد. نه اینکه در زمان اضطرار ملاک دارد. آن چیزی که اگر اضطرار نبود واجب بود. طبیعتا ملاک هم داشته بوده که واجب بوده است. این در زمان اضطرار دیگر وجوبش برطرف می شود. وجوبش برطرف می شود به خاطر اینکه ملاک هم داشته است و برطرف می شود یا اصلا ملاک دیگر در ظرف اضطرار وجود ندارد. با هر دو سازگار است. بنابراین با این بیان نمی توانیم اثبات کنیم که آن ملاکی که لو لا الاضطرار هست در ظرف اضطرار هم آن ملاک موجود است. خب این بیان اول.

عمده بیان دوم هست که البته شهید صدر روی این بیان دوم خیلی تکیه نمی کند و بیشتر به بیان اول که عرض کردم تکیه می کند. عمده این بیان هست که تقریب شهید صدر این است که رفع به مناط منت هست. حدیث رفع مسوق هست مساق الامتنان. و یک تکلیفی که اصلا ملاک نداشته باشد رفع او چه منتی هست؟ اصلا تکلیف ملاک نداشته است که چه معنا دارد که این امتنانی باشد خب عرض کنم خدمت شما شهید صدر در پاسخ می فرمایند که این تقریب در موالی عرفی صحیح است. در موالی عرفی مولا امری که می کند به خاطر مصلحت شخصی هست که خودش دارد خب گاهی اوقات ممکن است به عبد منت بگذارد بگوید من به خاطر مصلحت تو از مصلحت خودم دست کشیدم. مصلحت تو را بر مصلحت خودم مقدم داشتم. این خب صحیح. در پرانتز یک مطلبی را عرض بکنم جالب است. مرحوم جد ما قبل از مادربزرگ ما یک عیالی داشته اند آن عیال را بعدا از آن جدا می شوند و خیلی مایل نبوده است با ایشان، بچه هم داشته است پدربزرگ ما ولی علاقه داشته به پسرخاله اش و اینها دلش می خواسته جدا شود فامیلشان بوده است ولی به یک کسی دیگر علاقه مند بوده است و می خواسته جدا شود و ایشان طلاقش می دهد. والده ما می گوید که از ایشان پرسیدم که عیال اول را که طلاق دادید علاقه نداشتید که طلاق دادید یا علاقه نداشتید که طلاق داشتید؟ ایشان فرمودند که چون علاقه داشتم طلاق دادم. دیدم که آن علاقه ندارد با من زندگی کند. علاقه او را بر علاقه خودم مقدم داشتم. ببینید این خودش یک نکته ای است که گاهی اوقات یک شخصی می آید علاقه عبد را بر علاقه خودش ترجیح می دهد. در موالی عادی خب می تواند منت گذارد بگوید با وجود اینکه خودمم علاقه داشتم خودمم مصلحت برایم وجود داشت ولی مصلحت تو را ترجیح دادم. خب این درست. ولی در مولای حقیقی این به خاطر عباد هست اوامری که شارع می گوید. بنابراین معنا ندارد که بگوید که من به خاطر مصلحت تورا رها کردم به خاطر یک مصلحت دیگر. اینکه معنا ندارد. پس بنابراین امتنان به چه اعتبار است؟ امتنان به اعتبار این هست که در نفس رفع، یک منتی در نفس رفع یک مصلحتی در عباد هست. پس بنابراین، اصل امتنان به خاطر مصلحتی هست که در نفس رفع وجود دارد. خب این مصلحتی که در نفس رفع وجود دارد باعث می شود که شارع مقدس برای اینکه این مصلحت رفع که آن هم به عباد باز می گردد منت بگذارد و بگوید که من این مصلحت رفع را در حق شما مجری دانستم. خب بحث این است که مصلحت رفعی که معارض باشد با مصلحت واقعیه. این مصلحت رفع انجامش مهم تر است یا مصلحت صرف رفع؟ جایی که مصلحت رفع داشته باشد و هیچ اصلا با ... واقعی هم فوت نشود. خب قطعا جایی که مصلحت فقط در رفع باشد این بهتر است که. اینکه بیشتر می شود، من یک موقعی به مکلف می گویم که ای مکلف من مصلحت رفع را بر تو تأمین کردم. یک موقعی می گوید که من مصلحت رفع، ولو مصلحت واقع را از دست تو گرفتم ولی یک مصلحت اقوی را به تو دادم. صورتی که مصلحت رفع، مصلحت اقوی هست این صورت درست است می شود منت گذاشت ولی بهتر آن صورتی هست که اصلا مصلحتی فوت نشده باشد. پس بنابراین امتنان در صورتی که اصلا با رفع مصلحت واقعیه فوت نشده باشد اظهر است از صورتی که با رفع مصلحت واقعی فوت شده باشد ولی یک مصلحت اقوی گیر آدم بیاید. این جور نیست که صورتی که مصلحت اقوی گیر یک انسان بیاید این صورت را بشود منت گذاشت در این صورت امتنان صحیح باشد ولی در صورتی که اصلا هیچ مصلحتی فوت نشده باشد اینجا امتنان نشود. هیچ خصوصیتی ندارد صورتی که یک ملاکی وجود دارد که با این امر شارع آن ملاک استیفا نمی شود. پس بنابراین لسان امتنان کاشف از این نیست که حتما ملاکی بوده است که با این رفع آن ملاک فوت شده است. ممکن است اصلا ملاک نداشته باشد چون آن چیزی که منشأ شده است که رفع را ایجاد کند مصلحتی که در نفس رفع است. حالا مصلحت واقعیه کمی هم بوده است یا نبوده است خیلی مهم نیست.

سوال:....

پاسخ: امتنانش این است که من مصلحت رفع را بر شما تأمین کردم. با رفع حکم مصلحت رفع را تأمین کردم. فرض کنید ترخیص خودش یک آزادی عمل خودش مصلحت دارد. یک موقعی شما این آزادی عمل را برای مکلف تأمین می کنید. ازادی عملی که منشأ می شود که یک مصالح واقعیه فوت شود. خب این آزادی عمل باید در حدی باشد مصلحتش که بر آن مصلحت واقعی بچربد. تا بشود انسان منت بگذارد. خب اگر در صورتی که بر مصلحت واقعی می چربد می شود منت گذاشت خب در جایی که اصلا این مصلحت امتنان با هیچ چیزی معارض نیست آن که راحت تر است. به این جهت من دارم منت می گذارم

سوال: فعل خارجی هیچ مصلحتی ندارد...

پاسخ: توجه نکردید. مصلحتی که مصلحت واقعیه هم مال عباد است مصلحت امتنان هم مال عباد. هم مصلحت واقعیه ای که فوت می شود مال عباد بوده است و هم مصلحتی که در امتنان هست. هر دو مال عباد است من منت می گذارم می گویم که من ولو جایی که مصلحت واقعیه را من با این رفع تفویت می کنم. اینجا در صورتی صحیح است که منت بگذارم که مصلحت امتنان بچربد بر مصلحت واقعیه. اگر اینجا بتوانم من منت بگذارم جایی که من با رفع کردن یک مصلحت رفعی را گیر عبد می آورم که هیچ گونه مصلحت واقعیه از آن فوت نمی شود. این که روشن تر است.

سوال: خب اشکال ندارد اگر مصلحت واقعیه ای در کار نباشد هم معقول است که...

پاسخ: معقول است دیگر. به خاطر مصلحت رفع.

سوال:امر شارع ...

پاسخ: دقت کنید. این امتنان به چه خاطر است؟ چرا شارع امتنان دارد می دهد

شاگرد: به خاطر اینکه حق امر داشته امر نکرده است

پاسخ: نه حق امر. حق امر خصوصیت ندارد که. امتنان در این هست که من یک مصلحتی، حق امر، امر که خاصیتی ندارد که. امر اگر امر می کردم مصلحتی گیر بنده می آمد من امر نکردم آن مصلحت از بنده فوت کردم اینکه کار بدی کردم.

سوال: آن جایی که گفته است اصلا مصلحت ندارد. اگر رفع مصلحت دارد...

پاسخ: باید رفع مصلحت، اگر واقع ملاک نداشته باشد باید رفع مصلحت داشته باشد یعنی آن چیزی که مصحح امتنان هست، مصحح امتنان این هست که مولی با رفعش مصلحتی برای بنده استیفا می کند. با رفعش مصلحتی که در رفع است استیفا می کند. می گوید من رفع کردم بنابراین با این رفع التکلیف مصلحتی که در رفع و تکلیف هست گیر شما آمد.

سوال:.شارع می توانست امر کند که هیچ مصلحتی ندارد ولی گفت حالا من،.

پاسخ: آن که نمی شد امر کند که. بحث این هست که اگر امر شارع می کرد چه می شد نتیجه اش این بود که آن مصلحت واقعیه گیر عباد می آمد. با امر نکردن من تفویت مصلحت کردم بنابراین خلاف امتنان است اصلا امتنان. توجه بفرمایید پس چطور امتنان تصحیح می شود؟ اصلا نفس رفع تکلیف خلاف الامتنان است. چطور شده است که رفع تکلیف منت شده است؟ به اعتبار اینکه من با رفع تکلیف مصلحت رفع التکلیف را برای بنده ایجاد کرده ام. که طبیعتا باید بچربد.

سوال: حالا اصلا مصلحت نداشت که بخواهد فوت شود

پاسخ: اگر مصلحت نداشت که روشن تر است. معنایش این است که من مصلحت رفع التکلیف را گیر عباد آورده ام کاری کرده ام که شما آن مصلحتی که در رفع التکلیف هست گیر شما آمده است بدون اینکه هیچ گونه مفسده ای از شما فوت شود.

سوال: حاج آقا یعنی اخبار داده است ما نمی دانستیم در امر مضطرٌ علیه مصلحتی نیست. کأنه این امتنان به منزله ...

پاسخ: بحث های شما ارتباطی به این بحث ندارد. حرف شهید صدر این است می گوید اصل اینکه شارع بیاید تکلیف را مرتفع کند، این ذاتا خلاف امتنان هست. به چه دلیل؟ به دلیل اینکه با این کار مکلف آن کار را نمی رود انجام دهد و مصلحت از او فوت می شود. پس بنابراین، اینکه ما بگوییم که رفع التکلیف امتنان است اینکه امتنان نیست. در چه صورت امتنانی است؟ در صورتی که با این رفع تکلیف چیز گیر بنده بیاید. آن مصلحتی که در رفع وجود دارد، این چون گیر بنده می آید شارع می تواند منت بگذارد. حرف شهید صدر این است وقتی نکته امتنان این است که با رفع من مصلحت رفع را به شما تأمین می کنم. حالا من مصلحت رفع را برای شما تأمین کنم در جایی که مصلحت رفع تأمین شما شود و یک مصلحت واقعی فوت شود این امتنانش بیشتر است یا جایی که فقط مصلحت رفع گیر شما بیاید هیچ گونه مصلحتی هم تفویت نشود.

سوال: آن جایی که هیچ مصلحتی تفویت نشود اصلا مگر رفع مصلحت دارد؟

پاسخ: بله ممکن است مصلحت داشته باشد

سوال: ... تسهیل بر عباد می خواهد باشد. چه تسهیلی یعنی در حالت اضطرار اصلا ملاک و مقتضی تکلیف این نیست که من بخواهم تسهیل بدهد یک مصلحتی داشته باشد..

پاسخ: چرا چه کسی گفته است که حتما باید آن باشد؟

سوال: همین اخباری که ... فرمودند اگر ... تفویت اشکالی ندارد ولی همین بیانی که ایشان دارد شارع می گوید رفع به این معناست که امری که مضطر است چون مصلحت ندارد نمی خواهد انجام دهید همین که بیان کرده است امتنان است. تسهیل را برای ما بیان کر ده است امتنان است. اگر ما خبر نداشتیم که امری که مضطر...

پاسخ: به آن بحث ها چیز نیست. اصلا اخبار نیست انشاء است. انشاء به نفی التکلیف است. از نوع انشاء است دیگر اصلا بحث ما به اخبار و انشاء و اینها متوقف نیست. بحث شهید صدر این هست که آن چیزی که مصحح امتنان هست وجود مصلحت در نفس رفع است. و این وجود مصلحت در نفس رفع هم در جایی که در آن الزام شارع مصلحت وجود داشته است صادق است هم در جایی که الزام مصلحت نداشته است صادق است. جایی که الزام مصلحت داشته است اینجا باب تزاحم است این تازه باید یک مصلحت اقوی وجود داشته باشد که یک مقداری راحت نیست اثبات این مطلب. جایی که اصلا آن مطلب نداشته باشد شارع راحت تر می تواند آن مطلب را الزام کند. خب این بیان شهید صدر.

در مورد بیان شهید صدر دو نکته قابل ذکر هست. نکته اول اینکه ایشان فرمودند که چون در مولا حقیقی مصلحت به عباد بر می گردد نه مصلحت به شخص مولا پس بنابراین امتنان حتما باید به جهت مصلحتی که در نفس رفع باشد اصل چیز مصلحت. این مطلب ناتمام است. درست است که مصلحت باید حتما به عباد برگردد ولی لازم نیست مصلحت به آن آقایی باشد که تکلیف به گردن او می کنیم. ممکن است شارع مقدس به خاطر حفظ جامعه یک تکلیفی به این شخص خاص کند در حالی که این شخص خاص هیچ چیزی گیرش نیاید. بر خدا چیزی گیرش نمی آید ولی جامعه گیرش می آید. شما فرض کردید که اگر مصلحتی به خدا گیر نیاید حتما گیر این بنده می آید. ممکن است شارع مقدس مصالحی کرده است رعایت نوع را کرده است. بر این شخص خاص هیچ گونه مصلحت نداشته باشد. پس بنابراین ممکن است اینجا شارع مقدس این جور بگوید که من به تو منت می گذارم این مصلحتی که برای نوع مردم هست که آن مصلحت را بر مصلحت شخصی تو ترجیح داده است نه ترجیح نمی دهد. تو لازم نیست به خاطر مردم دیگر به سختی بیفتی. بزرگترین منت این هست که در جایی که اصلا هیچگونه مصلحتی این وسط وجود ندارد اینجا یعنی لازم نیست حتما بحث را ببریم مصلحت روی الزام و امثال اینها. مصلحت در نفس آن شیء ممکن است باشد. به این معنا من می گویم که من شما را به سختی نمی اندازم به خاطر مصلحتی که عاید دیگران می خواهم بکنم. این بزرگترین منت است. دیگر آن مقدمه چینی هایی که مصحت رفع است و از آن حرفها و آن بحثها، اینها همه اش مبتنی بر این بود که دو مصلحت وجود دارد. هم مصلحتش مال بنده است. مصلحت رفع هم مال این بنده است این دو تا با هم دیگر تزاحم می کنند و امثال اینها. آن حرفها همه مبتنی بر این هست که مصب مصلحت الزام، مصلحتی که، الزام یعنی مصلحت آن امر واجب و اینها همین مکلف باشد. همین کسی که...

سوال:...

پاسخ: نه ممکن است این جور باشد. ممکن است لازم نیست حتما شما به رفع برگردانید

سوال: یعنی مصلحت رفع به جامعه برگشته...

پاسخ: اصلا لازم نیست بحث مصلحت رفع را مطرح کنید. ایشان می گویند منت به اعتبار این هست که در رفع مصلحت است. نه در رفع مصلحت نیست. منت به اعتبار این است که مصلحت دیگران را شارع منشأ نشده است که شما را به سختی بیاندازد. شما را به خاطر تأمین مصلحت دیگران به سختی نیانداخته است. همین مقدار کافی است دیگر. رفع مصلحت داشته باشد نه همین مقدار که به خاطر تأمین مصلحت دیگران شما را به سختی نیانداخته است خودش امتنان هست. دیگر آن بحث هایی که رفع مصلحت دارد یا خیر مقدمه چینی هایی که ایشان کرده است اصلش روشن نیست.

سوال:... کلیت ندارد بالاخره...

پاسخ: ممکن است این جور باشد یا نباشد. پس بنابراین اینکه شما می گویید مصلحت حتما باید به خاطر مصلحت در نفس رفع باشد این مطلب ناتمام است. این یک نکته.

نکته دوم این است که اصل تقریبی که اینجا خود اصل استدلال را ما می خواهیم بکنیم این تقریب متوقف به بحث امتنان نیست. تقریب کلام تقریب بدی تقریب شده است. رفع و امثال اینها بحث را مستند کرده اند. بحث این است که فرض کنید که مصلحت در رفع باشد. در جایی که مصلحت در رفع یعنی چه؟ یعنی ترخیص اگر مصلحت داشته باشد. شارع الزام نمی کند. مصلحت ترخیص در جایی اصلا تأثیرگذار هست که تکلیف ذاتا الزام ذاتا مصلحت داشته باشد به بحث امتنان و اینها اصلا ربطی ندارد. این یک نکته را خدمت شما عرض کنم آن این است که آن چیزی که از احکام خمسه الزام شارع اگر شارع بخواهد یک امری را الزام کند، این جوری تعبیر کنم احکام شرعیه دو گونه احکام داریم. یک سری احکام اقتضایی یک سری احکام لا اقتضایی. مراد از اقتضایی که اینجا می گویم احکامی که نسبتشان نسبت به وجود و عدم بعضی هایشان مساوی است و بعضی هایشان نسبت به وجود و عدم مساوی نیستند. ترخیص، اباحه اینکه اباهه هست یعنی می توانی انجام دهی یا ترح کنی. اباحه نسبتش به وجود و عدم یکسان است. ولی ایجاب شما را تحریک می کند به طرف عمل. استحباب شما را تحریک می کند نسبت به عمل. کراهت شما را تحریک نمی کند نسبت به ترک و حرمت هم شما را تحریک می کند نسبت به ترک. آن چهار تا حکم اقتضایی نسبت به وجود یا نسبت به عدم دارند. آنها باید یک ملاکی در وجود، وجود داشته باشد. باید وجود بر عدم بچربد تا شارع من را به وجود تحریک کند و الا ترجیح بلا مرجح است. اما در جایی که مساوی است وجود و عدم یعنی حکم من اباحه است. ممکن است این اباحه بودن به خاطر این باشد که وجود و عدم مساوی است. یعنی روح اباحه عدم الالزام است. این عدم الالزام اگر هیچ یک از وجود و عدم ملاک نداشته باشند اصلا وجهی ندارد که شارع الزام کند. اینجا مصلحت در ترخیص کاره ای نیست ترخیص در جایی اصل گذار است که در الزام به وجود یا الزام به عدم یک ملاکی وجود داشته باشد. جایی که اصلا وجود یا عدم هیچ کدامشان ملاک نیست. طبیعی است که شارع نباید حکم جعل کند. اینجا دیگر مصلحت در ترخیص کاره ای نیست. اصلا نکته ای نبوده است یعنی ملاکی نبوده است که شارع یک استحبابی یا ایجابی نسبت به احکام اقتضاء الوجود یا کراهت و حرمتی نسبت به دو حکمی که اقتضاء العمل دارد. اقتضاء کرده باشد. پس در صورتی اینکه ایشان می گویند که مصلحت در نفس رفع هست این مصلحت در رفع در صورتی اثر گذار است تأثیر گذار است که الزام به وجود یا حالا الزام که می گویم، اقتضاء وجود، اقتضاء گاهی اوقات الزامی است. اگر در طرف وجود یا در طرف عدم در یکی از این دو طرف ملاکی و جود داشته باشد، این ملاک با ملاک ترخیص می تواند مزاحمت کند. ولی جایی که نه وجود و نه عدم هیچ کدام ملاک ندارند. این دیگر اصلا اقتضاء حکم وجود ندارد. اقتضاء حکم اقتضایی. اقتضایی که می گویم یعنی ایجاب و استحباب و کراهت و حرمت. اقتضای این چهار تا حکم اقتضایی وجود ندارد. بنابراین اباحه لا اقتضایی جعل می شود. یعنی عرض من این هست که در اباحه اقتضایی در صورتی اصلا موضوع دارد که ملاک برای استحباب یا وجوب یا کراهت یا استحباب موجود باشد. جایی که ملاک موجود نباشد اباحه لا اقتضایی جعل می شود یعنی جعل اباحه، اصل اولیه در جایی که اصلا ملاک برای تحریک به وجود یا تحریک به عدم وجود ندارد، اینجا ملاک الترخیص تأثیری ندارد. تأثیر ملاک ترخیص در جایی است که ملاکی نسبت به وجوب و حرمت وجود داشته باشد. بنابراین عرض من این است که به فرض ما بحث را چیز کنیم. بگوییم ملاک در رفع است. ولی جایی ملاک در رفع اثر گذار هست که یک ملاک واقعی وجود داشته باشد و این بخواهد با او شاخ به شاخ شود. بحث امتنان و اینها اصلا نیست. بحث نمی دانم به جهت امتنان و این بحث ها مطرح نیست. بحث این است که در جایی ملاک امتنان اثرگذار هست، ملاک ترخیصیه، ملاک رفع الرفع اثر گذار هست که آن حکم واقعی نسبت به وجود یا عدم یک اقتضاء خاصی داشته باشد. جایی که اصلا اقتضا نداشته باشد این ملاک بی فایده است. بنابراین با همین ملاک ما کشف می کنیم که آن حکم واقعی اینجا ها یک ملاکی داشته است. یعنی اگر بحث رفع را بگوییم معنای رفع این است که، خسته شدم فردا جمع می کنم بحث را انشاءالله.

قبل از اینکه بحث را تمام کنم یک نکته بگویم. بعد از این بحث شهید صدر یک بحثی دارد که آیا آثاری که رفع می شود، آثار مقیده به چه هست و جهت ثالثه بحث. آن جهت ثالثه رو تفسیری که ما از حدیث رفع می کنیم بالکل موضوع ندارد. می رویم آن جهت رابعه. جهت رابعه را ملاحظه بفرمایید. بعضی بحث های به دلیل نحوه تفسیری که ما متفاوت از آقایان تفسیر کردیم، بعضی از بحث ها را اصلا نمی شود طرح کرد چون مدلش خیلی فرق دارد با آن مدلی که ما طرح می کنیم. بعضی بحث ها را هم باید کلیاتش را مطرح کنیم. بعضی از جزئیاتش را هم حذف کنیم. این است که ما جهت ثالثه را هر چه فکر کردم که کجایش می شود یک چیزی در آورد که در آن تفسیری که ما از حدیث می کردیم، چون ما اصلا رفع الاثر نمی گیریم که اثری دارد که آن اثر، نه خود فعل را می گوییم مؤاخذه برایش نیست و امثال اینها. مدل بحث اصلا متفاوت می شود با بحث هایی که شهید صدر دارد. این است که جهت ثالثه را بحث نمی کنیم و جهت رابعه ای که در کلام شهید صدر مطرح شده است را طرح می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد